

## سالارالدوله و امیر اعظم

مرحوم دکتر حسینقلی خان قزل ایاغ، مردی شریف و طبیبی حاذق بود. چند دوره از سمنان و دامغان و کیل مجلس شوری شد. وی از دوستان مخلص نصرت‌الله خان امیر اعظم (امیرخان سردار) بود که در حدود سال ۱۲۹۷ شمسی در دامغان بدست نوکران خودش مقتول شد.

دراویل تأسیس مجلهٔ یغما از دکتر قزل ایاغ استدعا شده و قیامی از زندگانی امیراعظم را مرقوم دارد. واقعه‌ای را که دکتر به خط خود نوشته در اوراق قدیم مجله دیده شد؛ بی‌این که انشای آن تغییری یابد چاپ می‌شود. تذکاری است، و تاریخی است، و یادی است، و داستانی است مطابق واقع.

مجلهٔ یغما

مدیر محترم مجلهٔ یغما

خاطر آن مدیر محترم را یاد آورم میشود که از بنده خواسته بودید آنچه از اعمال و احوالات مرحوم امیراعظم اطلاعی دارد برای درج در مجله یغما بنگارد - اگر اعمال برجسته و لیاقت و شایستگی او را از زمانی که استاد او و پزشک خانواده‌اش بوده‌ام، بخواهید برای درج در آن مجله بنویسم باید قناعت کنم که در هر نمره آن مجله بذکر یکی از اعمال و رشادت و هنرمندی هایش پردازم.

دکتر حسینقلی قزل ایاغ

### واقعهٔ سالارالدوله

دردورهٔ سلطنت احمدشاه قاجار سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین‌شاه علم‌طغیان و مخالفت باحکومت مشروطه برافراشت. چندین بار از ایالات مغرب ایران قشونی آراسته برای تصرف سلطنت و ازین بردن حکومت بطرف تهران حرکت کرد. از قوای دولتی وقت شکست خورده و موفقیت نیافته پراکنده شدند. برای آخرین دفعه بامید همراهی قوای ایلات ترکمان، با قشون آراستهٔ خود مرکب از چریکهای افراد ایلات غرب از راه کرج بمازندران - که در آنسامان مخالف و معاندی برای خود فرض نمیکرد - شتافت و در آنجا نیز برعهدهٔ نفرات خود افزود. ضمناً مستحضر گردید که امیراعظم رنجیده خاطر از حکومت مرکزی در یکی از دهات خود واقعه درشاهروند بزمیبرد. لازم دانست او را جلب و همراه سازد. دستخطی بمنوان او صادر و دعوتش نمود که خود و افرادش باو ملحق و ضمیمه قشونش گردد.

در اینجا لازم میدانم مختصری از جهت بیکاری و انزوای امیراعظم، و سبب رنجش و اختلافش باحکومت مرکزی ذکر نماید. آنزمان در هر یک از ولایات و ایالات یک نفر منتفذ یافت میشد که هر حاکمی بدانجاها میرفت، ناچار از اطاعت وی بود. شخص دیکتاتور و ذی-قدرت محلی کرمان در آن ایام سردار نصرت‌پدر مرآت السلطنه اسفندیاری بود. امیراعظم بر خلاف سایر حکام اول کاری که میکرد دست منتفذین محلی را از مداخله در امر حکومت کوتاه می‌نمود. منجمله سردار نصرت منتفذ محلی را به تهران تبعید کرد، او هم در تهران مساعی زیاد بکار برد که وی را از حکومت معزول نماید، موفق نگردید، حتی عده‌ای از محلیها را محرک

گردید که برضد حکومت وی قیام کنند ، قوام السلطنه وزیر کشور وقت امیر را تقویت نمود و متنفذین محلی موفق نشدند .

پس از چندی محتشم السلطنه اسفندیاری وزیر کشور گردید . چون با سردار نصرت خویش وهم طایفه بود امر کرد امیر اعظم از حکومت کرمان معزول و عازم تهران شود . چون وجوهی که امیر در تجارتخانه جهانیان میداشت حسب الحکم توقیف کردید ، امیر اعظم هم با یارانش از راه کویر بطرف سبزوار عزیمت نمود . (واقعه حکومت امیر اعظم در کرمان خود مبسوطی است طولانی و قابل ذکر که علیحده از نظر قارئین محترم خواهد گذشت) . با احتیاط آنکه مبادا روزی مجبور شود باقوای دولتی طرف شود ، آنچه در کرمان سوار و نفرات تفنگچی داشت همراه خود برداشت ، و کسانی را هم که در سبزوار و راه شاهرود از یایگان دولت بودند با خود همراه کرده (از قبیل نصرت لشکر) و آنها را با خود بشاهرود آورد .

شاهزاده سالارالدوله ندانست کسی که در تهران یکی از سران آزادی خواهان و مشروطه طلبان میبوده ، و بامساعی خود و دادن کنفرانسها تمام اشراف را به مجلس شورای ملی برده ، از آنجمله امیر بهادر مستبد معروف را که بقرآن خطی کوچکی که از جیب بدر آورد قسم خورد که مشروطه طلب و خواهان آزادی عموم ایران باشد (جناب دکتر امین الملک مرزبان در آن روز حضور داشتند و شاهد میباشند) برضد دولت مشروطه نمی شود .

امیر اعظم هنگام سلطنت محمد علیشاه جزو آزادیخواهان بود و مهاجرت با اروپا نمود و در آنجا عهده دار ریاست مهاجرین گردید و این خود ایجاب یک آرتیکل علیحده رامیکند . امیر اعظم در جواب کاغذ سالارالدوله اظهار اطاعت و انقیاد نمود و امیدوار گردید که خواهد توانست بدینوسیله روزی از حکومت مرکزی انتقام گیرد .

خلاصه ، پس از مبادله چند مکتوب ، سالارالدوله اطمینان یافت که امیر اعظم از همراهان صمیمیش خواهد بود . روزی حکمی باو صادر کرد که قریباً امیر تومان (سپهسالار) باعده ای بشاهرود خواهد آمد تا قشونی را که امیر اعظم جمع آوری کرده سان به بیند . پس از چند روز خبر رسید که امیر تومان باش هزار نفر وارد قریه «موژن» [مجن] واقع در شرفسختی شاهرود شده است . روزی به امیر خبر دادند که یکی از رؤسای اردوی امیر تومان با چند سوار برای ملاقاتش آمده . بمجرد اطلاع فوراً امیر خود را برای پذیرائی او حاضر نمود ، و نیز دستور پذیرائی همراهنش را داد .

فرستاده امیر تومان بمجرد ورود در اطاق تعظیمی کرد . امیر اعظم شخص بلند قد ریش پهنی را دید و بنظرش آشنا آمد . خوب که نگریست ، وی را شناخت که حسن هرسینی کفشدار در باب اطاق دوران حکومتش در سفر اول استراباد میباشد . بی اختیار باباشت گفت ، حسن توئی بسیار خوب ، بنشین ، ببینم . حسن در نشستن امتناع میکرد . امیر مجدداً تکلیف نشستن کرد . عاقبت حسن مؤدبانه نشست . از او پرسید کجا بودی ، اینجاها پیدايت شده . حسن در جواب گفت ، در اردوی سالارالدوله خدمتگذارم و پاکتی را از طرف امیر تومان برای حضرت والا آوردهام . هماندم پاکت را از جیب خود در آورده و برخاسته بامیر داد . وقتی امیر پاکت را گشود . جوف آن پاکتی از سالارالدوله بود ، که در آن دستور ملاقات امیر تومان و تبعیت از وی را نوشته بود . خود امیر تومان هم وی را به «موژن» احضار کرده بود تا در باب حرکت

به تهران مشورت کنند. ظهر گذشته بود. نهار صرف شده ضمناً امیر اعظم آگاه شد که سالارالدوله با عده‌ای بصرای استرآباد رفته تادر آنجا از ایلات تراکمه قشونی آراسته نماید و امیر تومان را با عده‌ای تقریباً شش هزار نفر فرستاده که بقوای اوملحق شوند و بطرف تهران حرکت کنند. امیر از حسن پرسید که عده همراه امیر تومان از چه ایل و طایفه میباشند. حسن در جواب گفت که آن عده شبیه نفرات حسن میباشند یعنی هرده بیست نفرشان از یک خانواده و ایلی میباشند. امیر پرسید، در این مدت طولانی درمآزندان کسی ملحق بار دو گردید؟ حسن گفت، نه، نفرات اردوهم آنچه توانستند اموال مردم را چپاول و غارت کردند، و هیچ فردی هم بی بهره و نصیب نگردید. و نیز از اسلحه و ذخیره افراد و پرسشهای دیگری هم شد.

با پرسش‌ها و تحقیقاتی که امیر اعظم کرد، بکلی در خیال نقشه‌اش تغییر داده شد. در جواب کاغذی به امیر تومان نوشت که: مدتی زحمت کشیده نفراتی تهیه کرده و آزموده است. خوب است یکی از این ایام برای سان آنها به شاهرود تشریف آورید. پس از آن اطاعت امر کرده در اردو شرفیاب خواهم شد. نامه را به حسن داد که به «موذن» مراجعت کند.

\* \* \*

امیر اعظم از پرسشهایی که نموده بود بواسطه هوش فطریش تشخیص داد که تمام نفرات لشکر امیر تومان برای استفاده شخصی آمده‌اند، و چنانکه حسن گفته هر یک استفاده خود را کرده، و صاحب مبالغی پول و قمرمش و قاطر و یا بو و غیره شده‌اند. این اشخاص چون بمقصد خود رسیده‌اند، دیگر جنگ بکن نیستند، و اگر خود امیر تومان را توقیف کند، با تفنگچیان خود میتواند تمام اردوی او را شکست دهد و متفرقشان سازد.

چند نفر از مستخدمین محرم خود را دستور داد که روز آمدن امیر تومان همراهانش را مست کنند و وسیله نزاع فراهم نموده دوسه نفر از آنها را مجروح و یا مقتول نموده خلع سلاحشان سازید.

روزی که امیر تومان آمد، امیر اعظم عبا بردوش تا درب حیاط باستقبالش شتافته، او را وارد اطاق نمود. چند نفر از رؤسای اردویش نیز باتفاق حسن آمده بودند.

قبل از حاضر کردن نهار، از بدی اوضاع تهران و خرابی دولت و دربار، و مجلس سخن راندند و واجب دانستند که تاج و تخت را بشخص لایقی مثل سالارالدوله واگذارند. شاه وقت را طفل صغیری میدانستند که قادر بر اداره امور نمیباشد. همچنین امیر اعظم شرحی از خدمات خود در یزد و کرمان بیان کرد و ظلمی که اولیاء امور در باره‌اش در مقابل خدماتش کرده‌اند شرح داد که هم او را از حکومت معزول، و هم آنچه در صرافخانه‌های تهران پول نقد میداشته توقیف کرده‌اند.

عده از همراهان امیر تومان که پذیرائیشان در حیاط بیرونی بعهده مستخدمین بود پس از مختصر زمانی برده شدند در اطاقی که بساط عرق و شراب و میوه و شیرینی چیده شده بود. پس از صرف چند گیلاس مشروب نوکرهای امیر اعظم گیلاسهای خود و مهمانها را پر کرده، بسلامتی سالارالدوله نوشیدند. پس از چند لحظه گیلاسهای پر بسلامتی امیر تومان خورده شد. برای دفعه سوم نوکرهای امیر اعظم گیلاسهها را پر کرده و از جا برخاستند که بسلامتی امیر اعظم بنوشند. نوکرهای امیر تومان از جا برخاستند و حاضر نشدند که بسلامتی امیر بنوشند. بدین

لحاظ فحاشی و بد گوئی بینشان شروع گردید . در نتیجه آن کسانی که از طرف امیر اعظم دستور داشتند با چند تیر طپانچه عده ای از مهمانان را مجروح و خلع سلاح کردند . این واقعه هنگامی رخ داد که امیر اعظم و امیر تومان و چند نفر دیگر از مهمانان وعده از سرگردگان نوکرهای امیر اعظم سر سفره مشغول غذا خوردن بودند ، بمجرد شنیده شدن صدای شلیک ، امیر تومان دانست که فریب خورده ، دستش می رود بطرف موزر بیرون ازغلاف ، که در همان آن امیر اعظم کشیده سختی باو مینوازد و بزمینش میافکند . هنگامیکه روی او نشسته و قصد بیرون آوردن اسلحه را از دست امیر تومان داشته ، یک نفر از همراهان امیر تومان خود را بروی امیر اعظم انداخته که وی را از روی امیر تومان بلند کند . امیر اعظم دست او را کشیده زیر زانوی خود میگذارد و اجزای اجرائیه اش که سابقه داشتند تمام همراهان امیر تومان را خلع سلاح میکنند . پس از آنکه امیر تومان و همراهانش خلع سلاح شدند امیر اعظم به نوکرهای دستور داد که دست و پای اسبهارا برای شب نمد پیچ کنند - پس از صرف غذا خود و سوارانش امیر تومان را کت بسته بطرف موژن حرکت دادند . وقتی بدانجا رسیدند که هنوز افراد اردو در خواب بودند . عده از سواران امیر از تپه بدرون جاده سر ا زیر و از تپه های مقابل بالا رفتند . هوا که روشن شد از طرف سواران امیر از دو تپه شلیکهای شد که تمام اهالی اردو با اسلحه خود از چادرهای مسکونیشان بیرون آمدند . امیر تومان تهدید شده بقتل ، از بالای دره با فریاد چند نفر از سران اردو را طلبید ، دستور داد که افراد اردو اسلحه های خود را در نقطه تعیین شده بریزند . ضمناً با آنها مطابق دستور امیر اعظم گفته شد که هر کس آنچه دارد و همراه آورده بجز اسلحه تعلق بخودش داشته باشد ، و آزادند که به سرخانه و زندگی خود بروند . افراد خوشحال و باعجله عازم خانه وزندگی خود شدند ، و از آن اردو چندین قاطر با محمول خود بنا بر گفته امیر تومان چهل هزار تومان پول نقد بود بامقداری فرش و چادر و اسلحه نصب امیر اعظم گردید .

پس از مراجعت بشاهروود امیر اعظم وقایع شکست دادن اردوی سالار الدوله را بدولت تلگراف کرد . دولت هم بواسطه این خدمت که امیر اعظم کرده بود حکومت سمنان و دامغان و شاهروود را باو واگذار کرد ، و پول و اموال توقیف شده اش را از توقیف بیرون آورد و بنا بر تقاضای امیر اعظم مصیب خان امیر تومان به نیابت حکومت شاهروود منصوب گشت .

دکتر حسینقلی قزل ایاغ